

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به به تعبیر مرحوم خویی تفصیلی بود که بعد از بیان ادله استصحاب بعضی ها مقدمات بعضی ها بعدها این را بعد از بیان ذکر روایات متعرض شدند. عرض کردیم این تفصیل در کلمات آقایان جا به جا آمده است حالا ما چون به اصطلاح بنا است که متن کار برای مراجعه آقایان کتاب مصباح مرحوم خویی باشد، در این چاپی که قبلا شده است نه این دوره ای در آن اول مصباح اوایلش قبل از اینکه مرحوم خویی وارد بقیه روایات شوند یعنی همان اوایل بحث عرض کردم در روایت ذیل روایت اول زراره، ایشان بعضی از تفصیل را فرمودند خب بعضی ها آخر آوردند بعضی ها هم قبل از این. ایشان وسط آورده اند. در صفحه ۳۱ از این چاپی که دست من است با عنوان و اما ال تفصیل الثانی الذی تفرد به الشیخ فهو التفصیل بین الحکم، این تفصیل مشهوری است در همین کتب درسی هم دارند مثل کفایه هم متعرض شده اند جواب هم داده اند به شیخ.

خلاصه اش این است که اگر حکم ثابت شود به حکم عقل، حکم شرعی را به قاعده ملازمه ثابت کنیم، اگر شک کردیم دیگر استصحاب در آن حکم شرعی نمی شود کرد. به خلاف اینکه حکم شرعی را از ادله سمعیه در می آوریم از کتاب و سنت یا حالا اجماع مثلا. اگر شک کردیم قابل استصحاب هست مراد حکم کلی است. این تفصیل را هم مرحوم شیخ فرموده اند آقای خویی چون یک کمی تفصیل بیشتری داده اند نسبتا شرح بیشتری داده اند دیگر ما گفتیم فقط به همین نوشته ایشان اکتفا کنیم آقایان اگر خواستند به بقیه هم می توانند مراجعه کنند. خلاصه اش این است که

و الوجه فی هذا التفصیل که به قول ایشان بتوضیح منا که راست هم می گویند طولانی است.

لا بدّ فی جریان الاستصحاب من اتحاد الموضوع فی القضیتین

چون در باب استصحاب دو قضیه متیقنه و مشکوکه هست. باید موضوع در قضیه متیقن و مشکوک یکی باشد. تعبیر ایشان اتحاد الموضوع فی القضیتین. لکن در ذهنم الان آمد که مشهور بین عباراتشان اتحاد القضیتین ایت نه موضوع. وحدت القضیتین المتیقن و مشکوکه و انشاء الله خواهد آمد این را به این عنوان مطرح کرده اند که لابد در جریان استصحاب از بقاء موضوع. موضوع باید در جریان

استصحاب باقی باشد. شک در حکم باشد. اما اگر شک در خود موضوع شد جای استصحاب نیست. این عنوانی که غالباً در کتب قبلی بود.

بعدها مرحوم در مدرسه اصولی جدید ما حتی یادم می آید که شیخ هم این تعبیر را ندارد. در ذهنم این طور است خیلی سی سال بیشتر پیش که تدریس رسائل را کردیم در ذهنم این است که ایشان این تعبیر را ندارد. لکن در ذهنم هست که مراد از بقاء موضوع وحدت قضیتین متیقنه و مشکوکه است. حالا آقای خویی اینجا تعبیر کرده اند اتحاد موضوع. ظاهراً اتحاد حکم هم هست فرق نمی کند. البته درست است اتحاد موضوع اما فقط اختصاص به موضوع ندارد. آن که مهم است این است که در باب استصحاب باید قضیه متیقنه و مشکوکه هر دو متحد باشند یکی باشند. مثلاً اگر گفتیم زنی که خون دیده است حرام است این متیقن بوده است مشکوک زنی که خونش تمام شده است حرام است یا خیر؟ باز هم همان حرمت است. موضوعش زنی که خون دیده است و زنی که خونش قطع شده است. متیقن آن مشکوک بحث حرمت هم هست. اما اگر زن دیگری شد عنوان دیگری شد یا محمولش عوض شد مثلاً بگوییم زنی که قطع خون شده است کراهت دارد. این استصحاب نیست. هم موضوع هم محمول باید یکی باشد.

و ما عرض کردیم این یک مبنا است در باب استصحاب توضیحش را سابقاً عرض کردیم اگر بخواهیم تکرار کنیم خسته هم می شویم. شما هم بیشتر خسته می شوید. عرض کردم یک تصویر استصحاب این بوده است این تصور نشود که در استصحاب مثلاً در قاعده لا تنقض الیقین بالشک، مرحوم نائینی یا مرحوم شیخ دو احتمال است یکی استصحاب است یکی شک ساری یا قاعده یقین شک سازی. ما عرض کردیم این عبارت الیقین لا یزول بالشک در بعضی از عبارات اهل سنت تا ۸ معنا برایش ذکر کرده اند. این مقداری که در کتب اصحاب ما آمده است کم است. یکی از معانی استصحاب هم این است. اصلاً معانی استصحاب در حقیقت استصحاب هم نیست یک نوع استظهار از لسان دلیل است. این میگویم مشکل کار در باب استصحاب ممکن است طبق حالت سابقه حکم کنیم اما استصحاب مصطلح نباشد. این خیلی پیچیده شده است قصه. بر اثر طول زمان و اصطلاحات مختلف و حرفهای مختلف سنی ها شیعه ها باز قدیم شیعه ها یک جور جدید یک جور خیلی بهم پاشیده شده است مطلب. این یک مطلبی است و آن اینکه اینها فکر می کردند در باب استصحاب موضوع باید باقی باشد. و مراد از بقاء موضوع عرض کردم حالا بعدی ها مثل نائینی عرض کرده است وحدت قضیتین مشکوکه و متیقنه. لکن مراد آنها در حقیقت یک تصویر خاصی از استصحاب بود. مرادشان این بود که اگر یک موضوع واحدی باشد و دو حالت داشته باشد یک حالتش حکم داشته باشد یک حالتش مشکوک باشد، آن حکم را به حالت مشکوک سریان می دهیم. لذا عرض کردیم

یک نوع شبیه قیاس بود در واقع این حرف چون مثلاً زنی که هست این الآن دو حالت دارد. وجود دم و عدم دم. و وجود دم حکمش حرمت بوده است. گفته است این حرمت را به عدم دم هم می دهیم.

در حقیقت اگر دقت کنیم نتیجه اش با استصحاب یکی است گفتیم اول حرام بود حالا هم هست اما در واقعش نگوییم مرادشان بقاء موضوع است. این تصور خاصی است از استصحاب در بقاء موضوع به این معنا که استظهار می کردند این حیثیت تعلیلی است نه تقییدی. وجود دم یک حیثیت تقییدی نیست تعلیلی است. مراد از حیثیت تعلیلی این است که حیثیت علت عروض حکم شود دیگر کاری ندارد فقط حکم را می آورد. و الا حکم بار می شود بر متحیض. یعنی حرمت بر ذات زن بار می شود. اما اگر حیثیت تقییدی باشد حکم بار می شود بر متحیض و حیثیت معا. این را می گویند حیثیت تقییدی. یعنی ذات زن با وجود دم. آیا حکم مال ذات زن است یا با زن با وجود دم؟ اگر ذات زن باشد با انقطاع دم ذات زن محفوظ است. پس هنوز حرام است. اگر ذات زن با دیدن خون باشد با انقطاع دم نیست پس حرام نیست. این یک نوع تصویری بوده است در حقیقت از بقاء موضوع و لذا عرض کردیم ما تصویرمان از استصحاب فرق کرد توسعه یقین بقاء دیگر دنبال حرفها اینطوری نیستیم.

بهر حال مرحوم خوئی طبق همین تصورشان بعد خواهد آمد که لابد فی الاستصحاب من بقاء الموضوع آن وقت بقاء موضوع را مرحوم نائینی می فرمایند که یعنی وحدت قضیتین متیقنه و مشکوکه. حالا اینجا آقای خوئی نوشته اند اتحاد موضوع این هم درست است اما ظاهراً مرادشان از وحدت قضیتین همان است که عرض کردم. همین درست است اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه. این دومی اش درست است

فانه لو لا اتحاد القضية المتیقنه و المشکوکه

دیگر اینجا نگفته است لولا اتحاد الموضوع فی القضیتین. همین که در کلماتشان هست همین است ما چون یک مقداری عبارت می خوانیم برای ظرافت ها و ریزه کاری هایی عبارت.

لا یصدق نقض یقین بالشک

ایشان از این راه رفته اند چون ایشان این مطلب را دیده اند که لابد من بقاء الموضوع در باب استصحاب و از آن طرف هم چون در روایات ما یقین لا ینقض بالشک این را به هم یکی ربط داده اند.

و حیث إنه مع بقاء الموضوع بجمیع خصوصياته

خب این همان اشکال معروف است یکی از اشکالاتی که منکرین استصحاب به طور کلی دارند همین است. اگر موضوع عوض نشده است خب احتیاج به استصحاب ندارد. اگر موضوع بعضی از خصوصیاتش عوض شده است موضوع عوض شده است دیگر جای استصحاب نیست. مثلاً آبی بوده است متغیر بوده است ده کَرّ آب بوده است حوضی بوده است ده کَرّ آب داشته است در آن اینقدر خون ریخته اند تا قرمز شده است دو روز مانده است قرمزی اش رفته است سفید شده است. خب تا وقتی قرمز بود نجس بود آیا الآن هم استصحاب کنیم حکم به بقاء نجاست بکنیم یا خیر؟ خب اینجا می گویند اول که حکم به نجاست کردیم آب قرمز رنگ بود الآن که نیست. اگر بگویند هنوز آب قرمز رنگ است که احتیاج به استصحاب ندارد. اگر بگویند آب قرمز رنگ نیست که دیگر موضوع عوض شده است. لذا آقای خوبی می فرماید که ما مهمان این است که دنبال نقض یقین به شک هستیم. عرض کردم موضوع جور دیگری بود بعد جور دیگر شد در کلمات آقایان

و حيث إنّه مع بقاء الموضوع بجميع خصوصياته و عدم عروض التغير فيه أصلاً لا يمكن عروض الشك في الحكم، فلا بدّ من حدوث تغير ما بحيث يوجب الشك في الحكم

باید یک تغییری بشود. این تغییر را ایشان از این راه وارد شده است. عرض کردم نکته ای که بود نکته دیگری بود.

فإنّه مع بقاء التغير في الماء المتنجس

حالا مثلاً در مثال زن با وجود خون در زن مثلاً

لا يمكن الشك في طهارته، و هذا التغير الذي أوجب الشك في الحكم

آن وقت ایشان می فرمایند این تغییر چند جور است تازه یوجب تعدد الموضوع، موضوع دو تا می شود

و اخرى لا يوجب

اگر تعدد شد موضوع دو تا شد استصحاب جاری نمی شود اگر تعدد نشد فلا مانع من جریانه. ایشان از این راه وارد شده اند. روشن

شد اصلاً بحث چیز دیگری بود چیز دیگری شد. حالا بعد از این مقدمه اگر حکم با دلیل شرعی آمد مثل همین حرمت زن با وجود دم فاعتزلوا النساء فی المحيض، مرجع عرف است.

ففي مورد حكم العرف بتعدد الموضوع

اگر گفت عرف عوض شده است

لا یصدق نقض یقین بالشک، فلا مجال لجریان الاستصحاب فيه

مثلا اگر عرف آمد گفت زنی که خون نمی بیند با آن که می بیند دو تا است، این دیگر جای استصحاب نیست

و في مورد حکم العرف بوحدة الموضوع في القضيتين و صدق النقض يجري فيه الاستصحاب، و نظر العرف في ذلك مختلف

ایشان از این راه وارد شده اند. از راه صدق لا تنقض یقین

فربما يحكم بكون وصف تمام الموضوع للحكم و إن لم يوجد في الخارج إلا في الموصوف، فبعد زواله لا يمكن جريان الاستصحاب

مثل اینکه بگوید صلّ خلف العادل. مؤمن عادل.

كما في العدالة التي هي الموضوع لقبول الشهادة

حالا این اگر سابقا عادل بود حالا عادل نیست دیگر استصحاب نمی شود بکنیم.

و الاجتهاد الذي هو الموضوع لجواز التقليد

تعبیر ایشان لطیف است جواز تقلید نه وجوب تقلید. این آثار دارد. اجتهاد موضوع جواز تقلید است. لذا در آن روایت که به اسم روایت

معروف است روایت هم نیست در تفسیر معروف امام عسکری هست فللعوام أى یقیدوا

فلو كان زيد عادلاً ثم صار فاسقاً

بله همین طور است چون عرف اینها را فرق می گذارد. حالا بعد از اینها من چون یک مقدارش را نمی خوانم احتیاج ندارد

و ان شئت قلت فالوصف تمام الموضوع للحكم في نظر العرف

وصف اجتهاد یا عدالت

و إن شئت قلت: إنّ الوصف بالنسبة إلى ثبوت الحكم للموصوف من قبيل الواسطة في العروض

از قبیل واسطه در عروض است. یعنی این واسطه است در اینکه این حکم بر این عارض شود. حالا ما اسمش را گذاشتیم حیثیات

تقییدی. این قبیل واسطه فی العروض یعنی حیثیات تقییدی. گاهی این حیثیت و این وصف به نحو حیثیت تقییدی است. یعنی شخص با

وصف عدالت تقبل شهادته. اگر وصف عدالت رفت لا تقبل شهادته. مراد ایشان در واسطه در عروض حتما خودمان صلاح دا نسته اند تعبیر فرموده اند مرادشان حیثیت تقییدی است. هر جا وصف حیثیت تقییدی بود با زوال وصف حکم برداشته یم شود چون حیثیت تقییدی است دیگر. شخص به وصف عدالت. شخص به وصف اجتهاد. يجوز تقليده

ففي الحقيقة نفس الوصف

و لذا عرض کردیم آن حیثیت خودش موضوع است. یا بگوی حیثیت با متحیث.

ففي الحقيقة نفس الوصف

مراد از نفس به تعبیر بنده همان حیثیت است. حالا بعد می گویم تصادفا در آنجا هم ایشان حیثیت تعلیلی به کار نمی برند. تعبیر دیگری می کنند. این روشن شد؟ این بحث اینکه حیثیت تعلیلی است یا تقییدی است این شرح لا تنقض یقین بالشک نیست. این خودش نکته ای است در یک تصور دیگری از استصحاب.

ففي الحقيقة نفس الوصف موضوع للحکم، و لأجله يعرض الحكم للموصوف بالعرض

مراد از حکم قبول شهادت و موصوف خص. بالعرض یعنی برای شخص نیست برای عدالتش است. پس اگر گفتیم شهادت این شخص قبول می شود به قول آقایان مثل بیازی است که می گوئیم برای دیوار است. بیاز مال دیوار است.

و قد يحكم العرف بأن الوصف دخيل في ثبوت الحكم للموصوف و يكون الموصوف هو الموضوع فالوصف من قبيل الوسطة في

الثبوت

اسم این هست حیثیت تعلیلی. حالا ایشان تعبیر نفرموده اند. موصوف ذات حکم است موصوف موضوع حکم است. وصف تأثیر ندارد. مثلا وقتی که زن خون دید، خود ذات زن حرام می شود. خوب دقت کنید این ذات حرام می شود. حالا می خواهد خون باشد یا خون قطع شود. خون هم قطع شد و لذا اگر دلیل آمد که مثلا من باب مثال تا اغتسال، این معنایش این ا

ست که این ذات حرام است. اغتسال می آید این حرمت را بر میدارد. نه زن با وصف وجود خون. ایشان تعبیر کرده است فالوصف من قبل الوسطة في الثبوت. این واسطه فی الثبوت یعنی حیثیت تعلیلی. اگر حیثیت تعلیلی باشد به تعبیر ایشان استصحاب جاری می شود و این در حقیقت عدم نقض یقین حالا عرض می کنم شرحی که داده ایم با مطلب ایشان فرق دارد مجبوریم مطلب ایشان را بخوانیم مطلب

خودمان را مثل تغییر برای ماء. فانه واسطه، واسطه یعنی حیثیه تعلیلیه لثبوت النجاسه للماء و الموضوع هو الماء لا التغير. در حقیقت آن موضوع حقیقی حالا ایشان تعبیر کرده اند ماء، شما تعبیر فرمایید متحیث. به جای ماء بگذارید متحیث. در حقیقت موضوع حکم همان متحیث است. حیثیت موضوع حکم نیست. من عرض کردم این اصلا این یک تصور کلی است در باب استصحاب. ربطی به نقض یقین به شک ندارد. این آقایان که قائل شده اند که یکی از ادله استصحاب راد حقیقت این گرفته اند و این یک تصویری است از استصحاب که اگر موضوعی باشد و حیثیتی باشد وصفی باشد آن وصف زوال پیدا کند، گفته اند استصحاب چرا حجت است؟ چون حیثیت تعلیلی است. و لذا جریان استصحاب و عدم جریان استصحاب را مبتنی بر این کرده اند که آیا حیثیت تعلیلی است، استصحاب جاری می شود به قول خودشان. این اصلا نکته است خود این اصل نیست. خود این استظهار است. و باز هم ما کرارا عرض کردیم طبق قاعده حیثیاتی که در لسان دلیل و روایات اخذ می شود حیثیات تقییدی هستند. تعلیلی بودنش شاهد می خواهد. مراد ما از کلمه تعلیل و تقیید هم این است گاهی اوقات همان وصف جزء موضوع است. اصلا موضوع آن است. این مراد ما حیثیت تقیید است. مراد ما از حیثیت تعلیلی این است که این حیثیت موضوع نیست. این یعنی نه اینکه بحث مصالح و ملاکات و اینها بحث ملاکات چیز دیگری است.

مراد آن وصفی که در لسان دلیل آمده است یسئلونک عن المحیض قل هو اذا فاعتزلوا النساء فی المحیض مراد از محیض خود وجود دم است. این دیگر این اذا است این دم تا آمد موجب اذا می شود. لکن آن که موضوع است برای وجوب اجتناب، فاعتزلوا النساء فی المحیض خود ذات زن است. وقتی این حالت پیدا شد دیگر این و لذا هم عرض کردیم یک وقتی عرض کردیم یکی از مبانی اصول تبدیل قضیه تفسیر تبدیل یا تفصیل یا تحلیل قضیه اراده تشریعی به اراده تکوینی. ما عکس هم میفهمیم فرق نمی کند. مثلا در جاهلیت می گویند اگر زن حائض می شد این را در خیمه می گذاشتند جدا که اصلا کسی با او نباشد. این فاعتزلوا النساء فی المحیض به نحو اراده تکوینی اش این طور بود. آن اراده تشریعی است این اراده تکوینی. نحوه اراده تکوینی اش این بود که این را در خیمه می گذاشتند تکوینا از او جدا بودند. اصلا محشور نبود در زندگی. فاعتزلوا النساء فی المحیض و لذا ما این را در فقه گفتیم این تأثیرگذار است همین مسئله ای که گفتیم اگر یاد آقایان در مکاسب باشد خیلی وقت است سه چهار سال قبل مطرح کردیم که اگر مثلا این مجسمه های عیسی مسیح است در حال صلب و یا خود صلیبی که درست کرده اند حالا فرض کنید یک قطعه طلا است به شکل صلیب درست کرده اند بت کرده اند به شکل بت. بحث این است که اگر این را تغییر دهند یا مثلا خرید و فروش ما طلا باشد اصلا بت بودنش را در نظر نگیریم. برویم یک بتی را مثلا از این هندی ها که از این بت ها زیاد دارند یک بت طلایی بخریم و در وقت خریدن وزنش کنیم به اعتبار طلا بخریم نه به اعتبار بت. ما عرض کردیم از اینکه پیغمبر اکرم هبل را دستور دادند دفن کنند خوب دقت کنید چون این نکته لطیفی است این معنایش این است که میدانید که

هبل گرانترین بتی بود که عرب ها داشتند. مثلاً هبل از یونان و روم آورده بودند. اصلاً این هنرها را عرب جاهلی نداشت مجسمه سازی و نقاشی و اینها را نداشت.

عرض کردیم وقتی از کشتی پیاده اش کردند در جده افتاده بود دست چپش هم شکسته بود. مجسمه ای بود از طلا بود و نوشته اند در کتاب الاصناف هست مال کلبی و دیگران که مفصل داریم توصیف هبل را.

یک مجسمه مخصوصی بود خیلی هم گران بود و خیلی هم هنرمندانه بود نمی دانم از روم یا یونان آورده بودند. به نظر از روم آورده بودند. لکن پیغمبر او را دفن کردند. این دفن کردن را اگر بخواهیم اراده تشریعی از آن در بیاوریم یعنی معامله اش درست نیست. این خیلی در فقه مهم است. یعنی او را اعدام کردند. اعدام یک شیء مسابق است با عدم انتفاع او بآی وجه من الوجوه. و الا ممکن بود تکه تکه اش بکنند هر تکه اش را وزن کنند این یک نکته فنی است این مثلاً فاعتزلوا النساء فی المحیض که ما داریم در جاهلیت واقعاً فاعتزلوا یک اعتزال خارجی بود نه فاعتزلوی تعبدی. اصلاً در یک خیمه می گذاشتند برایش درب خیمه غذا می گذاشتند و اصلاً با او معاشرت نداشتند. کاملاً از او جدا بودند. که در روایات در آیات و روایات جور دیگر وارد شده است.

کیف ما کان این نکته را خوب دقت کنید پس این مطلبی که خویی فرمودند اجمالاً درست است. آن وقت ایشان این مطلب را که بوده است برداشته اند ربط داده اند به لا تتقض الیقین بالشک که ما گفتیم اینها به هم نمی خورد.

کالتغیر للماء، فأنّه واسطة لثبوت النجاسة للماء

یعنی این تغییر حیثیت تعلیلی است نه تقییدی. عرض کردیم این یک نوع استظهار است این اصل عملی نیست. و استظهار هم کردیم هر حیثیتی که در لسان دلیل می آید حیثیت تقییدی است. اصل اولی این است. هر حیثیتی هر وصفی هر عنوانی در لسان دلیل آمد اصل اولی این است که حیثیت تقییدی باشد. بله در احکام عقلی حیثیت تعلیلی است اما در احکام شرعی نیست.

لکن عرض کردیم از مجموعه بعضی از ادله و روایات در آوردیم که مثلاً در باب مساحره حیثیت، حیثیت تعلیلی است علی خلاف القاعدة. یعنی اگر دختری انسان یعنی مادرش ربیبه نه اینکه در دامن انسان تربیت شده است مادرش زن انسان باشد ولو بالفعل یعنی مادرش زوجه باشد ولو بالفعل زوجه نباشد این کافی است برای حرمت. این از روایات در آوردیم و مقداری از روایات داریم سؤالات متعدد دارد آقایان توجیه کافی نشده اند مراد آن روایات این است که در باب مساحره ذات مهم است نه توان بحث و لذا اگر شما با خانمی ازدواج کردید طلاقش دادید رفت با مردی ازدواج کرد و دختری از او به دنیا آمد آن دختر هم شما نمی توانید بگیرید برای شما حرام است

ولو در وقتی این دختر دنیا آمد که زوجه شما نبود. این دیگر زوجه شما نبود بعد از انقطاع بعد از از بین رفتن زوجیت بود. در وقتی هم که زوجه بود این دختر نبود. بنت الزوجه نبود. این نه به خاطر اینکه خیال کرده اند البته اهل سنت چرا خیال کرده اند این خیال را. از زمان فخر المحققین تصور شده است این مسئله مبتنی است بر مشتق کردن در کفایه هم هست الزوجه الکبیره به قول آقایان مشکل هم هست در کفایه. این کفایه هم کما عن الفخر، مراد از فخر فخر رازی نیست مراد فخر المحققین پسر علامه حلی است.

مرحوم فخر المحققین مسئله را بردند روی مسئله مشتق که سنی ها هم برده اند و خیال کرده اند حل مشکله از راه مشتق است. ما آنجا هم توضیح دادیم یکدفعه دیگر هم شاید دو سه ماه پیش چون این مطلب مهم است لذا ما در آن مسئله روایات متعددی را نه فقط در بنت الزوجه بلکه در جاهای دیگر هم نقل کرده ایم که در فقه اهل بیت معلوم می شود که در باب مساحره حیثیت روی زن است حیثیات تعلیلی است. این زوجیت کافی است. این ذات زن هر چه دختر از او به دنیا بیاید چه زوجه من باشد هر چه دختر از او دنیا بیاید بر من حرام است نمی توانم بگیرم.

س:....

ج: اگر زنش هم باشد میتواند بگیرد چه اشکال دارد؟ دختر این که نیست خواهر برادر که نیستند. یک مردی می آید یک زنی را می گیرد پسرش می آید دخترش را می گیرد چه اشکالی دارد؟ دختر هم داشته باشد دختر فعلی اش باشد چه اشکال دارد؟ عرض کنم که خواهر برادر که نیستند.

عرض کنم خدمتان که پس بنابراین تا اینجا روشن شد در باب مساحرت چون بحث ما نیست اگر آقایان حال داشتند ابواب مساحرت را نگاه کنند در رسائل جلد ۱۴ در ابواب مساحرت ابواب مختلفی هست فروض مختلفی هست. بعضی هایش هم بزرگان اصحاب ما مثل محمد بن مسلم و اینها هدفشان این بوده است که ببینند حیثیت تقییدی است یا تعلیلی است. خوب دقت کردید؟ بنت الزوجه بر انسان حرام است این حیثیت تقییدی است یعنی مادامت هی الزوجه. یا حیثیت تعلیلی است ذات زن. در این روایت هم داریم نمی گویند ذات زن می گویند تحریم علیه حالا امضا شده است. این تفسیر بنده است در روایت ندارد حیثیت تع لیلی تقییدی. دقت در باب مساحرت علی خلاف القاعده روشن می شود که حیثیت در آنجا تعلیلی است. یعنی حتی اگر زوجیت ثابت شده باشد الآن دیگر زوجه اش هم نیست مع ذلک اگر شیر داد ام الزوجه صدق می کند. نمی خواهد فعلا زوجه اش باشد. این نکته اش آن باشد نه مشتق. البته اهل سنت ممکن است

نکته را مشتق گرفته باشند چون آنها به اهل بیت که مراجعه نمی کنند خودشان مشتق می کنند. اما مستفاد از مجموعه روایات اهل بیت این است.

و قد يشك في كون الوصف من القسم الأول

زیرش بنویسد حیثیت تقيیدی.

لثلا يجري الاستصحاب أو من القسم الثاني

حیثیت تعلیلی

لیجری الاستصحاب، كما في المسافر الذي كان مسافراً في أول الوقت و بلغ إلى وطنه آخره، فمع قطع النظر عن النصوص الواردة في المقام شك في أن الواجب عليه التمام أو القصر، فيحتمل كون وصف السفر تمام الموضوع لوجوب القصر، فلا يجري الاستصحاب، و كونه من قبيل الواسطة في الثبوت لوجوب القصر فيستصحب وجوبه. ففي مثل ذلك
یعنی به عبارت دیگر این شخص مادام در سفر بود ذات این مادام نماز ظهر نمی خواند تمام است این شخص ولو بعد حاضر شود. می شود حیثیت تعلیلی وقتی ذات گرفته ایم.

ففي مثل ذلك لا يمكن جريان الاستصحاب أيضاً، لعدم إحراز صدق النقض فيه

چون قدیمی ها می گفتند بقاء موضوع ایشان می گوید صدق نقض

فيكون التمسك بقوله (عليه السلام): «لا تنقض اليقين بالشك» تمسكاً بالعام في الشبهة المصداقية.

هذا كله فيما إذا ثبت الحكم بالدليل الشرعي.

دلیل عقلی هم فردا انشاء الله. دیگر می خواستم امروز همه اش را تمام کنم چون خیلی محصل زیاد ندارد میخواستم زودتر تمامش کنم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين